

متن پرسش

سلام وقتتون بخیر استاد بزرگوار: ان شاءالله شاد و سلامت باشید، استاد نمیدونم چرا این حس رو دارم، از دنیا و کثرت خسته شدم، از خوردن و خوابیدن و گشت و گذار و از دل نگرانیهای اطرافیانم که همه اش به این فکر می کنم شام چی بخورن نهار چی بخورن، فردا چه مدی میاد بپوشن ، وقتی هم دور هم دیگه جمع میشن میخورن و غیبت دسته جمعی میکنن و تمام هم و غم شون این دنیاست ، وقتی امشب مهمون داشتیم و مامانم هی از اینکه پذیرایی امشبمون از مهمونا خوب بود و از این صحبتا می کرد بغض اومد توی گلو که چه چیزایی باید برای ما مهم باشه و ذهن ما رو درگیر خودش کنه، قبلا خیلی از مرگ می ترسیدم اما آلان بعضی وقتا مشتاق مرگم چون میدونم از این دنیا و مسائلمش راحت میشم و میرم پیش محبوبم، این دنیا رو فقط واسه این میخوام که اطاعت خدام رو بکنم و رضایتش و بدست بیارم و به قربش برسم، بعضی وقتا که از این دنیا خسته می شم خیلی دلم میخواد گوشه ای از عالم غیبش و ببینم، قبلا از این چیزا می ترسیدم اما آلان احساس می کنم حتی واسه لحظه ای بریدگی از این دنیا بهم آرامش میده حتی اون چند ثانیه انقطاع رو دوس دارم اما مثل اینکه هنوز لایق اسرار و عالم مجردش نیستم، اصلا دنبال مسائلی مثل کشف و کرامت نیستم فقط فکر می کنم با این بریدگی هم به یقین می رسم و هم آرامش. استاد لطفا بنده رو راهنمایی کنین که این چه حالیه که بنده دارم و اگر بنده راهنمایی بفرمایید که چیکار کنم؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: انسان از طریق معرفت نفس، حقیقت غیبی خود را احساس می کند و از آن جایی که نفس ناطقه‌ی انسان وسعتی بی نهایت دارد، انسان می تواند از طریق معرفت حضوری به نفس خود بقیه‌ی حقایق را نیز با حضور نفس در عوالم غیب و معنا بیابد. در کتاب «چگونگی فعلیت یافتن باورها» عرایضی در این مورد شده است. به طور کلی مباحث معرفت نفسی و «رسالة الولاية» حضرت علامه در این مورد کمک کار خواهد بود. موفق باشید